

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(۱۰۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ
لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲)»

بررسی این آیات پایانی مائده تک به تک ساده‌تر از این است که ارتباط‌های این‌ها را انسان پیدا بکند و این برمبنای این بحث قرآنی است که ما قبول بکنیم که آیات مثل بذر در قرآن پاشیده نشده و حساب و کتابی دارد و این چینش هم توسط خود رسول مکرم اسلام انجام شده.

به دلیل همین نوع نگاه، ما بحث حج و کعبه را در این قالب طرح کردیم و به عبارتی در ژرف‌ساخت نگاه کردیم تا این چینش معنا بدهد.

آیه ۱۰۰: بگو خبیث با طیب مساوی نیستند ولو این‌که کثرت ناپاک تو را به شگفت بیآورد. ای صاحبان لب و مغز شما تقوا به خرج بدهید، باشد که رستگار شوید.

قرآن و ادبیات طهارت

در ادبیات رسمی قرآن به فراوانی آدم‌ها و جوامع به خبیث و طیب تقسیم می‌شوند. در روایات ما همین نکته لحاظ شده. در قرآن بحث طهارت و طاهر بودن خیلی وقت‌ها به طهارت ظاهری نمی‌خورد و این خودش یک علامتی است. اگر در آیه تیمم می‌بینید بحث می‌شود که این حکم آمده «لِيُطَهَّرَكُم»؛ تا خدا شما را پاک کند. در آن‌جا مفسرین می‌گویند: اگر در آب پاکی باشد در خاک مال کردن چه پاک‌کنندگی‌ای هست؟ ممکن است این را حمل بکنیم بر این‌که خاک و ویروس‌هایی را می‌کشد، حمل بعیدی است. گاه هست می‌گویند کاسه‌ای را که سگ لیسیده خاک مال کنید، این می‌تواند وجهی داشته باشد؛ چون در هر صورت باید این کاسه خاک‌مال شود، اما این‌جا بحث اضطرار است و می‌گویند: خودتان را

خاک مال کنید تا پاک شوید! پس مشخص است که این طهارت قرار نیست طهارت ظاهری بیاورد. چه کسی تا به حال در کل دنیا خودش را با خاک مال کردن طاهر کرده؟! این‌ها برای طهارت‌های باطنی است و معلوم می‌شود وقتی تیمم بدل از وضو قرار می‌گیرد، معلوم است که وضو هم برای طهارت باطنی است و الا در هنگام وضو اگر آدم پایش را بشوید که بهتر است! همان کاری که اهل تسنن می‌کنند.

پس معلوم است اصل آن چیزی که قرار است طهارت بیاورد، حالت باطنی وضو است. این‌که داریم «النظافَةُ نصفُ الايمان»، مربوط به نظافت ظاهری نیست و این را خود علمای حدیث‌شناس می‌گویند. این‌که نظافت نصف ایمان است که شوخی نیست! بلکه بحث عمل ظاهری است. وقتی علما که کارشان دقت‌های حدیثی است، توضیح می‌دهند که ایمان دو نصف دارد و این بدین معنی نیست که دقیقا دو قسمت به معنی ریاضی است؛ چون داریم نصف ایمان با ازدواج است. نصف ایمان هم که طهارت است، پس تمام می‌شود!

علما (ملا مهدی نراقی در جامع السعادات) می‌گویند: نصف ایمان نظافت است و آن طهارت‌های باطنی است و نصف آن این است که شخص عمل مطابق آن باطن طاهر انجام بدهد. یا حمل کنیم بر این‌که نظافت ظاهری علامتی باشد بر نظافت‌های باطنی و شخص باطن خودش را هم با این نظافت‌ها پاک بکند. خیلی هم شاید دأب دین نبوده که در قرآن که قانون اساسی دین است، بیاید راجع به نظافت‌های ظاهری بحث بکند. این چیزها چندان نیازی به وحی ندارد و هرکس می‌داند که وقتی کثیف شد، باید خودش را تمیز بکند.

پس ادبیات طهارت و نجاست، قذارت معنوی، باطن پاک و خبیث، آدم پاک و خبیث، چیزهایی است که در معارف ما آمده. در کافی، ج ۲، ص ۴۲۹ دارد: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَائِكَةِ هَلْ يُعَلِّمَانِ بِالذَّنْبِ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَهُ أَوْ الْحَسَنَةَ؟» از امام موسی بن جعفر سوال کردم آن دو ملکی که نامه اعمال را می‌نویسند آیا می‌دانند آن عمل یا حسنه‌ای را که عبد اراده می‌کند انجام دهد؟ حضرت می‌فرماید: «فَقَالَ رِيحُ الْكِنِيفِ وَ رِيحُ الطَّيِّبِ سَوَاءٌ؟»؛ بوی فاضلاب با بوی پاک عطر با هم فرق

ندارد؟ (دقت بکنید که هنوز عبد عملی را انجام نداده) «قُلْتُ لَأَقَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا هَمَّ بِالْحَسَنَةِ»؛ گفتم : بله گفت: عبد وقتی همت به حسنه می‌کند؛ یعنی قصد می‌کند که برود حسنه‌ای را انجام بدهد «خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرِّيحِ»؛ نَفَس او با بوی خوش همراه می‌شود. (کسانی که بویها را می‌فهمند این‌ها را هم می‌فهمند! و حتی مختصری و شمه‌ای از آن‌ها را ما هم می‌فهمیم؛ مثلا وقتی چهره‌اش کسی را که سؤال دارد را می‌بینیم، می‌فهمیم انگار یک چیزی می‌خواهد بگوید. آدم از چهره و نوع حرف زدن این‌ها را متوجه می‌شود. کسانی هم که بوشناس هستند، از بوی گند یا بوی خوشی که از طرف متعاقد می‌شود، متوجه می‌شوند) «خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرِّيحِ فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشَّمَالِ قُمْ»؛ وقتی نَفَس بنده خارج می‌شود فرشته دست راست به ملک دست چپ می‌گوید: بلندشو برو «فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ»؛ این اراده کار حسنه کرده «فَإِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقُهُ مِدَادَهُ فَأُثْبِتَهَا لَهُ»؛ شروع به نوشتن می‌کند برایش تا زمانی که آن حسنه را انجام دهد «وَإِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ»؛ و وقتی همت و قصد گناهی می‌کند «خَرَجَ نَفْسُهُ مُنْتِنَ الرِّيحِ»؛ از نَفَس او بوی گندی در می‌آید. «فَيَقُولُ صَاحِبُ الشَّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِينِ قِفْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ»؛ ملک دست راست به ملک دست چپ می‌گوید: بایست. این فقط همت بر بدی کرده، هنوز سیئه انجام نداده است «فَإِذَا هُوَ فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقُهُ مِدَادَهُ وَأُثْبِتَهَا عَلَيْهِ»؛ وقتی انجام داد شروع به نوشتن می‌کند.

دین صرف اقتضائات را بیان می‌کند

پس ادبیاتی در قرآن یافت می‌شود که می‌گوید: خبیث‌ها و طیب‌ها؛ پاکان با هم و ناپاکان با هم هر کدام اجتماعاتی دارند، منتها گاهی بحث این است که یک زن و شوهری می‌خواهند گیر هم بیفتند و دارد که «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (نور: ۲۶) و این به عنوان یک قاعده اجتماعی است و قواعد اجتماعی نقض‌پذیر است؛ یعنی با یک مورد نقض می‌شود، نه این‌که قواعد نقض‌پذیرند! بلکه قواعد اجتماعی در حد اقتضائات است.

بارها عرض کرده‌ام که بحث اقتضاء را دقت بفرمایید؛ چون آدم‌ها چپ و راست به بحث‌هایی اشکال می‌گیرند که همه آن‌ها جوابش این است که دین صرف اقتضائات را بیان می‌کند؛ مثلا اگر بگویند ورزش موجب سلامتی می‌شود، آیا حرف اشتباهی است یا حرف درستی است؟ این حرف درست است اما نه هر جور ورزشی! بالاخره ورزش کردن شرایط دارد؛ یعنی کسی که بدون گرم کردن یکهو مسافتی را به سرعت می‌دود، این به سلامتی خودش لطمه وارد می‌کند، ولی این منافاتی ندارد با این که بگوییم ورزش موجب سلامتی است کما این که بر سر «صوموا تصحوا» همین بحث است. روزه عامل سلامتی هست، به شرطی که کسی درست روزه بگیرد؛ مثل این که کسی درست ورزش کند. من از یک متخصص تغذیه پرسیدم، گفت: ما این را آزمایش هم کرده‌ایم که در مدت یک ماهه اگر بدن روزه بگیرد، فاکتورهای تغذیه بدن تنظیم می‌شود. حالا اگر کسی در سحر خودش را به رگبار ببندد و بعد از ظهر به بعد در فکر این است که افطار چه بخورد؟! خوب این آدم بعد ماه رمضان مریض می‌شود.

در این آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» وقتی با لام‌های ملکیت آمده، به نظر می‌رسد با توجه به فضای سوره، اشاره به بحث خبیث و طیب در نکاح است که ناپاک‌ها گیر همدیگر می‌افتند و کاملا دو طرفه و این قاعده نقض نمی‌شود؛ چون اولاً در ازواج انبیاء داریم که همسر هیچ پیغمبری از جهت عفت خطاکار نبوده! «مَا زَنَىٰ امْرَأَةٌ نَبِيًّا قَطُّ» لذا بعضی خیلی راحت راجع به ازواج نبی حرف می‌زنند! بالاخره این‌ها ام‌المؤمنین هستند و این لقب یک نسبت تشریفی است. می‌توانستند فقط بگویند که بعد از پیغمبر با این‌ها ازدواج نکنید، ولی به آن‌ها لقب ام‌المؤمنین داده شده تا حرمت این‌ها رعایت بشود. همانطور که امیرالمؤمنین می‌گویند: «ولها من بعد حرمتها الاولى»؛ حرمت اولی عایشه باید سر جای خودش باقی بماند.

تراکم باطل کار حق را ساده‌تر می‌کند

اما این که طیب را طیب می‌آورد و خبیث را خبیث می‌آورد، با یک تفاوتی است. با تفاوت این که مدار عالم بر نظام حق و باطل است. این تئوری خدا را باید در قرآن دنبال بکنیم که اصلا خبیث‌ها

چگونه دور هم جمع می‌شوند؟ و اتفاقاً هرچه با هم جمع بشوند و شگفت‌انگیز بشوند «**قُلْ لَا يَسْتَوِي** الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، در قاعده‌هایی که خدا می‌گوید، این بهتر است! یعنی آن لحظاتی که دارند با هم جمع می‌شوند، در یکی از سنن الهی، کار ساده‌تر می‌شود! به عنوان مثال می‌بینید جنگ‌ها هرچقدر خفن‌تر می‌شود، کار ساده‌تر می‌شود. اوج جنگ‌های اسلام جنگ احزاب است. در جنگ احزاب اصلاً جنگ نمی‌شود! یعنی آن موقعی که اجتماع باطل صورت می‌گیرد، همان نقطه‌ای است که کار ساده‌تر می‌شود و این به لحاظ قرآنی بحث دارد.

وقتی نظام باطل با هم جمع می‌شود، یا حق با هم جمع می‌شود، یا خبیث با هم جمع می‌شود و اعجاب‌آور می‌شود

بارها قرآن طرح کرده و ما در سوره توبه بحث کردیم که وقتی باطل با هم جمع می‌شود و اعجاب‌آور می‌شود و وقتی خدا به آن‌ها این امکانات را می‌دهد، نه برای این است که فقط آخرت این‌ها را خراب کنیم چنانچه در سوره توبه آیه ۵۵ و ۸۵ آمده کلاً جمع شدن، عجیب شدن و امکانات پیدا کردن باطل برای این نیست که آخرت آن‌ها را خراب کنیم، بلکه جالب‌تر این است که «**فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ**»؛ این اموال و اولاد این‌ها تو را به تعجب و اندازد^۱. در بحث اموال و اولاد اتفاقاً قرآن نشان می‌دهد دشمنان، چه داخلی، چه خارجی امکاناتشان خیلی زیاد است، اما دقت بفرمایید تحلیل قرآن از این امکانات این است که این است که در همین دنیا عذابشان کنیم! مثلاً زیر بار آب خفه شود! و دیگر این که اصلاً ما این‌ها را می‌خواهیم جمع و جور بکنیم که اولاً امتحان برای مؤمن است که ببیند و کم نیاورد «**لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ**» (خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه). اگر قرار بود یک مؤمن هم در یک نظام ایمانی برود و هم همه چیز در آن جور باشد که امتحان نبود! امتحان برای جایی است که باید در جایی زحمت بکشی، حمالی یک جریانی را بکنی، یا جهاد فی سبیل الله بکنی و حال آن‌که می‌بینی طرف مقابلت دارد خوش می‌گذراند و تو هم داری بدبخت می‌شوی! این امتحانی است که فراوان در کلمات امیرالمؤمنین دیده می‌شود که اگر قرار بود خدا آدم را از نوری

خلق می کرد که ... «وَلَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً» (خطبه قاصعه)؛ همه در برابر آدم سر فرود می آوردند. آدم را باید از یک گِل بدبو می آفرید و بعد می گفت بر او سجده کنید! اگر خدا می خواست مکه را بگذارد در جزائر هاوایی، در بهترین و خوش آب و رنگ ترین نقاط دنیا، همه مکه می رفتند! اما گذاشت «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» (ابراهیم: ۳۷) و گفت: حالا برو مکه! و مثال های فراوانی امیرالمؤمنین می زند برای این که نشان دهد که این ها باید با یک امتحانی همراه باشد.

در سوره توبه، آیه ۸۴ به پیغمبر می گوید: سر قبر این ها نرو و برایشان استغفار نکن، این ها «إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ این ها زیر بار خدا و رسول هم نمی رفتند؛ این ها منافقینی در همین جامعه ایمانی بودند. و در آیه بعد دارد: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ خدا می خواهد در همین حیات دنیا کافران با همین مال فراوان عذاب کند! و این تو را به شگفت نیآورد! و این که جان این ها را در حال کفر بگیرد و این قسمت عذاب این دنیای آن هاست.

پس یک چیزی که داریم می بینیم این است که خدا با اجتماع این خبیث ها می خواهد این ها را داغان کند.

شما جریان عمومی حق و باطل را در آیات ۱۷ سوره مبارکه رعد ببینید که از غرر و شاه کلید آیات محسوب می شود: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»؛ آب از آسمان نازل شد این آب هر وادی به اندازه خودش سیلان پیدا کرد.

دقت کنید که خدا از آسمان خس و خاشاک نازل نمی کند، خدا فقط آب از آسمان نازل می کند، منتها وقتی می آید و در این وادی و در پهنه زمین قرار می گیرد، «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»؛ یک کف برجسته ای را با خودش بالا می آورد. خدا به زمین کف نازل نکرد، ولی اقتضاء این زمین این است که در این جا شیطان و شیطنت هست؛ یعنی هم الان آب دارید و هم کف برآمده ی چشمگیر! و در ادامه یک مثال دیگر می آورد: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ»؛ تا می آید و آن را در کوره می اندازید شما یک مقدار آن را تخلیص بکنید؛ مثل جامعه ای که می خواهید آن را خالص بکنید و آیاتی

داریم که نشان می‌دهد که خدا می‌گوید: من نمی‌گذارم شما به این سبک بمانید! اصلا دنیا دار بلا و ابتلاء است و این که آدم‌ها در آن بیایند چرخی بزنند و در صحنه‌هایی و در دستگاه سانترفیوژ حتما مؤمنین جداسازی و طبقه‌بندی بشوند. این جور نباشد که همه قاطی باشند! «ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ»؛ خدا می‌خواهد یک زر و زیور و یک متاع خوبی از این‌ها در بیاید؛ لذا وقتی این‌ها در کوره تخلیص می‌رود، یک کف برآمده از روی آن در می‌آید. دقت بکنید که خدا اصرار دارد که بگوید این کف «برآمده» است؛ یعنی هم بالا قرار می‌گیرد و هم «رابی»؛ خیلی بزرگ است! وبعد می‌گوید: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ»؛ جریان حق و باطل را اگر من بخواهم مثال بزنم با همین دو تا، مثال می‌زنم. حالا آیا داستان حق و باطل تا همین جا تمام شد؟ نخیر! دقا بفرمایید این‌ها جریان حق و باطلی است که در زمین دارد اتفاق می‌افتد.

اهمیت پاراگراف‌بندی آیات و تاریخ

این بحث‌ها همه ادامه‌ی بحث در روی همین دنیا است؛ چنانچه بحث «والعاقبه للمتقين»ها را که در قرآن نگاه می‌کردیم، با شواهد نشان دادیم که در یک طرف عاقبت متقین در پایان جریان هستی و معاد بود و در طرف دیگر عاقبت متقین در پایان تاریخ و جریان حضرت مهدی بود. و در همه فصول این کتاب این والعاقبه للمتقين وجود دارد، ولی بستگی دارد که پاراگراف‌بندی و فصل بندی این کتاب را چه کسی بکند؟! بالاخره در دست ما حوزوی‌ها از این کتاب‌های بد پاراگراف‌بندی شده زیاد است که آدم را گیج می‌کنند و باید یک مصحح بیاید و این پاراگراف‌ها را تنظیم بکند تا آدم این کتاب را درست بخواند؛ لذا این که ما چطور تاریخ را می‌خوانیم، مهم است؛ مثلا این که پایان یک پاراگراف، بهمن ۵۷ است، نه ۱۷ شهریور! که به این نتیجه بررسی که کار بی‌خودی بود! پس پاراگراف‌ها را درست بچین تا انتهای هر پاراگراف بشود «والعاقبه للمتقين». جملات وسط که همه‌اش بزن و بکش است!

شما پاراگراف امام حسین را اتمام امام حسین نگذار! تا بگویی باطل پیروز شد! کجا باطل پیروز شد؟! کجای دنیا به این پیروزی می‌گوید؟! اگر شما پاراگراف تاریخ را با اتمام امام حسین ببندی، دقیقا یعنی شکست! و این که مدینه‌ای به دست امام سجاد افتاد که حضرت می‌گویند: حتی ۲۰ نفر ما را دوست

نداشتند! چه کسی می گوید این جا پایان پاراگراف است؟! باید پاراگراف جوری بسته بشود که بشود
«وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ لذا پاراگراف کربلا در انتهای دوره امام سجاد بسته می شود.

پس باید تاریخ را چطور بنویسیم؟ به مدل قرآنی و با پایان «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»
در این آیه سوره رعد هم دارد بحث همین دنیا را دارد می کند که «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً»؛ این زبد
و کف به کناری می رود. چرا؟ درست است که این کفها برآمده است، ولی ارتباطی با همدیگر ندارد؛ یعنی
اینها مثل یکسری آشغال هستند که یک جا با هم کپه شده. اینها که با هم ارتباطی ندارند!

برای همین قرآن این ادبیات را می گوید، ولی تا چه کسی باور کند؟! که «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُّوهُمْ
شَتَّى» (حشر: ۱۴)؛ شما گمان می کنید که اینها جمیع هستند، ولی قلبشان پراکنده است؛ یعنی اینها
ریشه ندارند. با هم ارتباط ندارند. زیر این خاشاک آبی وجود دارد که این آب، به هم پیوسته و مرتبط
است، ولی روی این آب درست است این چوبها و خاشاک در هم رفته است و آدم فکر می کند عجب
بنای عظیمی است، ولی این هیچ نیست! این اصلا پایین ندارد! این اصلا فونداسیون ندارد! تا چه کسی این
را باور بکند؟! ولی قرآن به راحتی می گوید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (انبیاء: ۱۸)؛
ما حق را می آوریم و او باطل را مغزکوب می کند؛ مثل حبابی که بر مغز آن بکوبید! این جا اذا «اذا فجائیه»
است؛ یعنی تا یکهو می کوبی، دیگر نیست! این «یکهو»ها هم «یکهوهای تاریخی» است که گاهی ۱۵ سال
طول می کشد!

اگر در بستر تاریخ نگاه بکنید، آنقدر وعدههای خدا سریع می رسد که بسیاری از آنها را یک نفر در
عمر خودش می تواند ببیند! آدم وقتی در عظمت این وعدهها نگاه می کند، می بینید واقعا «اذا فجائیه»
است؛ یعنی یکهو می بینی که نیست! یکهو می بینی که این اتفاق افتاد! یکهو می بینی وعدههای خدا را
دید! اگر با فاصله و از سطح بالاتر اینها را ببینی، اینها «یکهو» دیده می شود.

این مغزکوب شدن اتفاق می افتد، البته اگر حق بیاید! نه این که جنگ احد بپا کنیم! اگر در تاریخ قرآن
هم نگاه بکنید، آنقدر گفته شده که برای ما عادی شده، ولی اصلا عادی نیست که جامعه مکه با آن

پیچیدگی و مرکزیت بین‌المللی دنیا. دقت کنید که تمام دنیا می‌آیند اوقاتشان را در مکه می‌گذرانند. کفار قریش آدم‌های کردانی هستند و برای خودشان شخصیتی دارند که یک نظام اقتصادی چیده‌اند.

امام ذیل کتاب البیع فرمایشی دارند که می‌گویند: مگر اسلام با چند نفر شروع شد؟ پیامبر را که کنار بگذارید، یک بچه بود و یک زن! یعنی اسلام با یک زن و یک بچه شروع شد که این‌ها فقط بعد از ۱۳ سال حکومت تشکیل دادند! این خیلی عظمت دارد! و بعد از شش سال دیگر، با صلح حدیبیه کار مکه تمام شد! و شبه جزیره افتاد دست اسلام!

این اثر این است که «بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»، باطل مغزکوب می‌شود و یکهو می‌ترکد. تا این را ما چه جوری باور بکنیم! اگر همین الان هم ملت حق‌طلبی؛ مثل ملت ما بدون این که بخواهد جنگ احد بپا کند، بایستد می‌بینید اگر باطل در برابرشان جمع هم بشوند اتفاقاً بهتر است. در پایان آیه ۱۷ رد دارد «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»؛ می‌بینید بحث مال زمین و همین دنیاست و برای قیامت نیست.

آیه ۳۶ سوره انفال را بیاورید! «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ کفار اموالشان را هزینه می‌کنند که راه خدا را سد کنند «فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ»؛ هزینه می‌کنند، منتها این برایشان حسرت است و بعد هم (در همین دنیا) مغلوب می‌شوند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ»؛ بعدش هم به جهنم می‌روند.

وعده نصرت الهی در همین دنیا

دقت کنید که در همین دنیا مغلوب می‌شوند! این قدر وعده به قیامت ندهید! نگو که آقا شما وظیفه‌ات را انجام بده و بعد هم به بهشت می‌روی! نه! اول دنیای ما را درست کن بعد حواله به بهشت بده! آیات معروف صف آیه ۱۰ تا ۱۳ آیات فوق‌العاده‌ای است که باید آدم جلوی چشم خودش آن را برجسته کند و این هم از غرر آیات است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟» می‌خواهید یک تجارت به شما نشان دهم؟ «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ بعد هم با تمام مال و جان و سرمایه بیا وسط! شما برای تجارت این‌ها را وسط آوردی؟ حالا من چه کار می‌کنم؟ من دو تا چیز وسط می‌آورم ۱- «يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ می‌برمتان بهشت ۲- «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و یک چیز دیگری که خیلی دوست دارید و آن چیست؟ یک نصر قریب و یک فتح قریب! فُجْئَةً؛ یعنی این که دائم ما را به بهشت حواله نکنید! در همین دنیا باید برای مؤمن فتوحات اتفاق بیفتد! بسیاری از فتوحات را خودمان باید ببینیم، البته تعدادی از این‌ها را هم ما نمی‌بینیم! آیندگان می‌بینند و ما از برزخ می‌بینیم.

تازه آن جا هم خوشحالی دارد. «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (آل عمران: ۱۷۰)؛ شهدا در برزخ هم دارند شادی می‌کنند، به خاطر همان کسانی که در دنیا هستند. اصلا مگر ما می‌میریم؟

بعد از آیه ۳۶ انفال و بعد از «يُغْلِبُونَ... يُحْشَرُونَ»، دارد: «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ برای این که خدا خبیث را از طیب جدا کند و بعد چه کار کند؟ این‌ها سنت الهی است که «وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا»؛ خبیث‌ها را قشنگ کنار همدیگر بیاورد، بعد این‌ها را متراکم بکند و «فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ»؛ بعد یکهو همه آن‌ها را به جهنم بریزد؛ یعنی می‌خواهد این‌ها را متراکم کند و بریزد دور! مثل کسی که جارو می‌کند، خاک‌انداز را به دست نمی‌گیرد تا تکه تکه در آن بریزد، بلکه همه را یکجا جمع می‌کند و این به این معنی نیست که دارد آت و آشغال‌ها را بزرگ می‌کند! قشنگ معلوم است و همه هم این را می‌فهمند که این پروسه پروسه‌ای است که می‌خواهد یکهو بریزد سطل آشغال!

این هم جزء سنت‌های خداست که این‌ها را کنار هم متراکم کند. اتفاقا در این موقع خوشحال باشید که اگر این‌ها با هم متراکم بشوند و دست به دست هم بدهند و ائتلاف‌های خیلی جدی برقرار بکنند، دقیقا این جا همان جایی است که جنگ احزاب دارند بپا می‌کنند! در جنگ احزاب درست است که خدا کار را به خرخره می‌رساند، ولی با کمترین هزینه نصرت می‌رساند؛ لذا این می‌طلبد که این طرف روی

مواضع خودش بایستد و اتفاقاً اگر بایستید آن‌ها با هم جمع می‌شوند. در این جور دیپلمات‌بازی‌ها باید تأمل کرد. خیلی خوشم آمد که آقا گفتند: من دیپلمات نیستم! من انقلابی‌ام!

البته ما مسئول کشور نیستیم، بنابر این راحت حرف می‌زنیم، ولی باید روی این‌ها به عنوان سنن الهی و سیاست‌های الهی بحث بشود که آیا این جوری بهتر است که دائماً پیش این و آن برود و ساخت و پاخت کند؟! یا بایستد و بجنگد؟! و بعد کدام یک از این روش‌ها سریع‌تر نتیجه می‌دهد؟ البته من نمی‌خواهم یک نظر قاطع بدهم، ولی لاف‌اقل این در قرآن هست که وقتی این کفار با هم جمع می‌شوند زودتر نابود می‌شوند. در جنگ احزاب هم وقتی این کفار با هم جمع شدند، کار به حدی بالا گرفت که قرآن از آن به عنوان یک صحنه استثنایی یاد می‌کند. اگر در آیات ابتدایی سوره احزاب نگاه بکنید، دارد: «إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»؛ وقتی که از بالا و پایین، از در و دیوار و از همه جا آمدند «وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ»؛ چشم‌ها دیگر سیاهی رفت! «وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»؛ جان همه به گلویشان رسید «وَتَطَّنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»؛ و دیگر نسبت به خدا گمان بد کردند «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ»؛ بعد خدا می‌گوید: حالا درست شد! آن‌جا ما مؤمنین را آزمایش کردیم «وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا»؛ و آن‌ها را به یک زلزله شدیدی انداختیم و ملت لرزیدند.

قرآن برای چه این‌ها را نقل می‌کند؟ قرآن وقتی این‌ها را نقل می‌کند که نمی‌خواهد برای شما داستان نقل کند! اصلاً معنی ندارد که قرآن بخواند داستان بگوید. آدم داستان می‌خواند، می‌رود داستان‌های هزار و یک شب می‌خواند. اگر این داستان‌های قرآن به عنوان سنت در زندگی ما راه دارد، به درد می‌خورد و گرنه به هیچ دردی نمی‌خورد! در این صورت آیات قرآن به این اندازه به درد می‌خورد که شماره شناسنامه مادر بزرگ رونالدو!

عالم سپاه و ستاد خداست

باز برای توضیح «أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» آیه ۹ احزاب را ببینید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ»؛ در این جنگ همه با هم هم‌قسم، و در برابر آن‌ها ما با چه آمدیم؟ «فَأَرْسَلْنَا

عَلَيْهِمْ رِيحًا»؛ ما هم با باد آمدیم! یعنی اینقدر خدا با این کفار شوخی می کند! یعنی وقتی اینها با جنود آمدند، ما با باد آمدیم!

یا می بینید یک فرعون، آنقدر از بنی اسرائیل را می کشد برای این که موسی را بگیرد و خدا می گوید: حالا که این جوری شد، می گذارم موسی را خودت، در خانه خودت بزرگ کنی! خدایا یک ضربت‌هایی نشان می دهد که آدم تعجب می کند!

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا»؛ با یک لشکرهای نامرئی! اینها ایمان به غیب لازم دارد و باید بتوانی پای آن بایستی! اگر کسی جنود غیبی را کنار بگذارد، بسیاری از آیات قرآن را باید با صراحت تمام کنار بگذارد، در حالی که «وَاللَّهُ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ همه عالم سپاه و ستاد خداست. در سوره انفال دارد که کفار در جایی ایستاده بودند که زیر پایشان رمال و شن روان بود و مؤمنین جایی ایستاده بودند که سفت بود، کافی بود یک باران بیاید! و خدا می گوید: من باران آوردم و رمل زیر پای اینها گل و شل شد. به همین راحتی! در زمانی که از بالا و پایین سر مؤمنان ریختند.

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب: ۱۲)؛ و منافقین (وقتی تجمیع احزاب را دیدند) گفتند: خدا ما را فریب داد! (دقت بفرمایید!) که در آیه ۲۲ چقدر زیبا دارد که «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»؛ ولی مؤمنین وقتی تجمیع این احزاب را دیدند، گفتند: اتفاقا این همان وعده‌ای است که خدا و رسول به ما دادند! به آیه دقت بفرمایید! نه این که وقتی پیروزی دیدند گفتند: «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ بلکه «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ»؛ وقتی احزاب را دیدند گفتند: این همان وعده خداست! به ما گفته بودند که اگر پای یک چیزی بایستید همه در برابرتان جمع می شوند! «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»؛ و در اینها هیچ چیز اضافه نشد مگر ایمان و تسلیم! گفته بودند که اینها جمع می شوند و بعد این صحنه‌ها هم معلوم است چه می شود! «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (همان: ۲۳)؛ و اینها بر عهد خود ماندند. عهدشان چه بود؟ «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدِّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (همان: ۱۵)؛

از این‌ها عهد گرفتند که پشت به دشمن نکنند و این عهدی مورد سؤال است (می‌دانید که ادبار تعبیری تحقیرآمیز است! دُبر به اسفل اجزاء پشت گفته می‌شود).

وقتی کار به احزاب می‌کشد در آیه ۲۵ همین سوره دارد: «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»؛ و خدا با تمام غیظی که آن‌ها داشتند، (یعنی با شدت غیظ آمده بودند که کار را یکسره کنند) خدا رد کرد این‌ها را و این‌ها به هیچ خیری هم نرسیدند و از آن طرف خدا اصلاً نگذاشت کار مؤمنین به قتال کشیده شود! می‌دانید که در جنگ احزاب اصلاً مقاتله و درگیری صورت نگرفت! فقط یک مدال برجسته‌ای بر سینه امیرالمؤمنین نشست که «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» فقط چندتا تیر از این طرف و آن طرف پرتاب شد و سعد بن معاذ با همین تیرها در آن جنگ جانباز شد و بعداً هم شهید شد. «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا»؛ آدم شیرینی این آیات را حس می‌کند! انگار چندتا قند گذاشتی زیر زبانت! «وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا»؛ و خداوند قوی و عزیز است.

مثال دیگر برای جمع شدن کفار دقیقاً در زمانی که کار در نقطه سختی قرار می‌گیرد، آیات معروف آل عمران را ببینید! و این‌ها را به این دید نگاه بکنید که قرآن برای امروز شما چه پیامی دارد؟ نه این که قرآن چه اتفاقاتی را دارد نقل می‌کند!

از آیه ۱۶۹ آل عمران نگاه بکنید! «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ»؛ فکر نکنید شهدا مرده‌اند «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ از آن فضلی که خدا به آن‌ها داده سرخوش‌اند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» و برای کسانی که هنوز به آنان نپیوستند شادی می‌کنند. حال می‌کنید شادی شهدا را؟! «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ اجر دسته‌ای از مؤمنین را دارد نقل می‌کند.

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» و این‌ها کسانی هستند که در جنگ احد شهید شدند، در احد شایعه شد که ابوسفیان سپاه جمع کرده و آمده که

ریشه شما را بکند بعد از «مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»؛ بعد از این که این‌ها زخم خوردند. این کسانی که بعد از این که زخم خورده‌اند دارند خدا و رسول را استجابت می‌کنند یک قیمت دیگری دارند! حالا این‌ها چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ این‌ها کسانی هستند که وقتی به این‌ها گفته می‌شود همه مردم علیه شما جمع شده‌اند، بترسید! ولی ایمان این‌ها بالاتر می‌رود! قرآن نمی‌گوید: این‌ها آدم‌های دلاوری هستند که نمی‌ترسند، این‌ها هم تهورهای بی‌باکانه الکی نیست! معلوم است که یک عمق معرفتی‌ای باید وجود داشته باشد که این‌ها در این فضا می‌مانند! یعنی به این معرفت رسیده که «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» و بعد می‌گویند: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ «خدا ما را کفایت می‌کند» و این حالت توحیدی‌ترین حالت است.

قبلا عرض کردیم که در زیارت جامعه که همه دعاها با «و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل» تمام می‌شود و این عمق توحید است که خدا کافی است.

و در آیه ۱۷۴ دارد: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»؛ و نتیجه این می‌شود که در اجتماع دشمن رفتند و برگشتند و هیچ سوئی به آن‌ها نرسید.

بعد این جا شیطان و شیطنت است که تحت هر عنوانی مثل براهین عاقلانه خودش را وسط می‌آورد! این‌ها می‌گویند: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ ما که از قبل گفته بودیم که این اتفاقات می‌افتد! عقل هم چیز خوبی است! یعنی ترس خودش را برهان‌بندی می‌کند و این یک نکته معرفت‌شناسی است که انسان به ترس خودش یک نمای برهانی می‌دهد، در حالی که شیطان او را از مبارزه و معارضه می‌ترساند. و چقدر قرآن مذمت می‌کند که نگویید کسانی که رفتند کشته شدند، اگر زنده می‌ماندند به یک چیزی رسیده بودند! یا می‌گویند: حالا جنگ کردیم که چه؟! بد بود داداشت می‌رفت پزشک می‌شد و به جامعه خدمت می‌کرد؟! یک جویری این حرف را می‌زند که انگار الان که شهید شده خدمت نکرده! این ادبیات را قرآن به شدت می‌کوبد.

بعد در آیه ۱۷۸ می‌رسیم به این منطق که ما به کفار مهلت می‌دهیم تا نصاب این خبث طینت زیاد بشود «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ یعنی باید به یک نصابی برسد تا ما بتوانیم آن‌ها را جمع کنیم. ما به این‌ها مهلت می‌دهیم تا نصاب گناهش بالا برود! این کاری است که با کفار می‌کنیم.

حالا مؤمنین! مؤمنین هم در یک ابتلاء می‌روند! «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

ادبیات ریزش و رویش (جداسازی خبیث از طیب)

«مَا كَانَ اللَّهُ»؛ وقتی کان در سیاق نفی می‌رود یعنی اصلاً شأن خدا نیست که مؤمنین را همین جور که هستند نگه دارد. «لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ مگر این که خبیث را از طیب جدا بکند؛

ادبیات خبیث و طیب مفصل است: یک خبیث و طیبی داریم که بین کفار و مؤمنین است و یک خبیث و طیب داریم در خود دایره‌ی مؤمنین و در جامعه ایمانی! یعنی کسانی که به ظاهر جزء «الذین امنوا» هستند که این‌ها را هم خدا رها نمی‌کند و باید خبیث‌ها جدا بشوند! یعنی این اتفاق می‌افتد و باز در نصابی از این‌ها می‌بینید در این جا ترکیب کفار و منافقین را خدا با هم می‌آورد. وقتی شما به تدریج می‌روید به سمت سور جزء ۲۸؛ یعنی در سال ۸ هجری، می‌بینید همین جوری این پاکسازی صورت می‌گیرد. این هم یک نکته‌ای است که خدا اصلاً نمی‌گذارد یعنی این سنت خدا نیست که، حتی در همین دنیا، بگذارد همه قر و قاطی با اعتقادات متفاوت در یک کاسه جمع بشوند! و با امتحاناتی این تفکیک اتفاق می‌افتد؛ یعنی همه را در دستگاه طبقه‌بندی سانترفیوژ می‌گذارد. در قرآن می‌بینید طبقاتی هستند که ادبیاتی را به کار می‌برند که شبیه ادبیات کفار است و این‌ها نسبت خوبی هم با کفار برقرار می‌کنند. درست است که یک‌عده «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ» (نساء: ۱۴۳) نه این طرف و نه آن

طرف هستند، ولی «هُمُ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ» (نساء: ۱۶۷)؛ یکپهلو در جای دیگر آن طرفی غش می‌کنند.

بدانید که حتما این اتفاق می‌افتد در حکومت‌های دینی؛ برای همین ادبیاتی به نام ریزش و رویش وجود دارد. ممکن است بگویید این خبیث و طیب را یک جور دیگری جدا کنید! ولی قرآن همین راهکار را دارد. البته این توجیه این نیست که هر کسی را که به دستمان آمد بریزیم! این سر جای خودش مفصلاً بحث دارد. در سوره احزاب هم دارد «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (۱۲)؛ وقتی که کفار جمع می‌شود منافقین می‌گویند: خدا ما را فریب داد! ما را در چه جبهه‌ای فرستادی؟! آدم‌هایی که فکر می‌کنند در راه خدا ماندند و جهاد کردند و این یک فریبی از ناحیه خدا بوده؛ مثلاً می‌گویند: یک حرف‌های انقلابی الکی ۵۷ بود که یکسری زدند! در آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)؛ یک نکته لطیفی وجود دارد که این مؤمنین زیر میز نمی‌زنند! حرف را عوض نمی‌کنند! حرف را دست نمی‌زنند! معیارها را عوض نکن، البته اگر اشتباه بود عوض کن، ولی این نباشد که تا قدری فشار آمد حرف را عوض کنی! و از این به بعد سر حرف عوض شده بمانی! گاهی من می‌خواهم بیچم و می‌آیم جاده را هم می‌پیچانم! جاده را خراب نکن! اگر خودت می‌خواهی بغل بزنی بزنی، ولی بگذار جاده جاده بماند که ملت بدانند که آن ایده کلی حرکت انقلاب این است که برای استقرار حکومت دینی در تمام اقطار جهان باید آمادگی ایجاد بشود.^۲

خلاصه این که حرف را عوض نکن! جهاد آن هم این است که بمان تا بشود! «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ حرف را عوض نکن! شعارهای سال ۵۷ را عوض نکن! شعارهای سال ۹۰ را نده!

و بعد می‌گوید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»؛ این جور هم نیست که خدا بخواهد شما را بر غیب مطلع بکند. پس خدا چه کار می‌کند؟ «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ در جامعه رسول می‌آورد و آمدن رسول همان و مصیبت‌های آمدن این رسول هم

همان! که خود این رسول باعث جداسازی است. اگر آمدن رسول برای نماز خواندن و روزه گرفتن بود که تفکیک ایجاد نمی‌کرد! خبیث و طیب را جدا نمی‌کرد، بلکه تا رسولان می‌آیند حکومت تشکیل بدهند، استهزاء و جنگ هم هست. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ» (بقره: ۲۱۴)؛ تا به این مرحله برسد که بپرسد پس نصر خدا کو؟ این نصر خدا کی می‌آید؟ یعنی زمانی که همه با خدا داد و بیداد کنند! که بعد بگوید «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» و این نصر هم مال همین دنیاست؛ یعنی نصر قریب مال جایی است که احزاب کفر با هم مجتمع می‌شوند؛ یعنی آن طرف با هم جمع می‌شوند و این طرف هم جانس به گلو می‌رسد.

برای خدا کار کنید تا نتیجه کارتان تا ابد باقی بماند

تمام ادبیات خبیث و طیب در همین راستاست. کلمه طیبه، زمین طیب، زمین خبیث، زمینه طیب «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (اعراف: ۵۷)؛ اگر زمینی خبیث بشود، نتیجه بی‌ارزشی دارد و اگر زمینه‌ای هم خبیث باشد؛ «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم: ۲۶)؛ و اگر کلمه‌ای خبیث باشد چیز به درد بخوری از داخل آن در نمی‌آید و این یکی از معالم بزرگ دینی است که اگر کسی بخواهد کاری از خودش بروز بدهد که این کار مثل شجره‌ی طیبه‌ای بماند، باید از زمین پاک‌پاکی بلند شود، پس باید خودش را پاک کند. این کار پاک مثل درخت پاک است، ولی کلمه خبیثه مثل شجره‌ی خبیثه است که اجتثاث شده؛ یعنی تمام جثه‌اش از خاک درآمده و قراری ندارد تا برگ و باری بدهد؛ لذا به جد شخص را در این می‌برد که این کاری که از این انسان دارد صادر می‌شود، باید از یک بلد طیب صادر بشود. او مقدماً باید خودش را پاک بکند و بعد کار بکند. این توالی هم توالی زمانی نیست، بلکه مقدماتاً باید به فکر خودش باشد تا به فکر کار؛ لذا است که امام می‌گویند: برای خدا کار کنید تا نتیجه کارتان تا ابد باقی بماند.

صلوات!

۱. (پدیده منافقین صاحب ثروت؛ یعنی ملاً و اشراف و مترفین که در طول تاریخ در مقابل حاکمیت‌های دینی می‌ایستند و دلیل هم دارد؛ چون اگر جامعه به سمت خوشگذرانی برود عملاً تحمل دینی آن جامعه پایین می‌آید و نمی‌تواند چیزی به نام حکومت دینی تحمل بکند. به عنوان یک کارگاه تخصصی باید بحث کرد که میزان تولید رفاه در هر جامعه باید چقدر باشد؟ و در چه ارکانی باید برود؟ آیا تولید رفاه با تولید خودرو باشد؟ در تفریحات باید باشد؟ در خوردنی‌ها باید باشد؟ یا در خدمات پزشکی؟ یک بحث هم این است که اگر جامعه را به سمت رفاه‌زدگی ببرید و در خورد و خوراک رفاه‌زده بشود، اتفاقاً مقاومت چنین ملتی می‌شکند. هر چقدر جامعه رفاه‌زده شود و همه به دست و پا بیفتند درباره اقلام مورد نیاز شب عید... بروید از بزرگترها بپرسید: اصلاً چنین مقوله‌ای در زمان جنگ وجود داشت؟ مگر در شب عید چه نیازی وجود دارد؟! در شب عید نیازهای آدم متفاوت می‌شود؟! اگر پیراهنی می‌خواهد بخرد، در طول سال می‌خرد، می‌خواهد بخورد که در طول سال می‌خورد. حداکثر نیازی که دارد مسافرت است ولی نیازهایی که دارد برطرف می‌کند نیازهای مسافرتی نیست! چند وقت دیگر ممکن است برای ولنتاین ملت مجبور شوند اقلام مورد نیاز اعلام بکنند، یا مثلاً اقلام مورد نیاز ماه رمضان! در صورتی که ماه رمضان دقیقاً زمانی است که باید نیازها پایین بیاید! لذا این‌ها را انسان به جهت ذهنی تحویل بگیرد و به خودش تکلیف کند که من شب عید باید پیراهن بخرم، اصلاً نمی‌شود شب عید در بازارها حرکت کرد).

۲. از همان اول هم امام همین را گفت و مردم برای همین انقلاب کردند و همه چیز هم در همین معنا می‌دهد. اگر ما واقعا حکومتی به نام حکومت دینی و قرآنی نداشته باشیم، اگر یک میمون ۲۰ دقیقه به فضا بفرستیم، خیلی چنگی به دل نمی‌زند، این کار را آمریکا ۶۰ سال پیش، در سال ۵۹ میلادی انجام داده. گاهی ما اصل و فرع را قاطی می‌کنیم. البته در حکومت اسلامی، در حکومت بااخلاق، در حکومت دینی که قدرت توسعه دارد، اگر یک میمون هم ۲۰ دقیقه در فضا بماند، فایده دارد.

ولی متأسفانه آنقدر شعارها دارد به این سمت می‌رود که یک عده باید بیایند شعارهای اصل انقلاب را نگه دارند تا وقتی میمونی را به فضا می‌فرستیم معنی داشته باشد و گرنه این کارها مال آمریکاست. البته نمی‌خواهم آن کار را تحقیر کنم ولی آن کار در این حکومت معنا دارد.